



صفحه ۳۴

واژه «گل» در شعر حافظ

که پرسشی بکنی عن‌دلیب شیدا را
پی‌برانه سر بکن هنری، ننگ و نام را
می‌رسد مژده گل بلب‌لب خوش الحان را
خدمت مسا برسان، سرو و گل و ریحان را
بو کسه بویی بسش‌نوم از خاکِ بستانِ شما
بهشت، ذکر جمیل تو کرده در هر باب
در ضمیر برگ گل خوش می‌کند پنهان گلاب
الصَّبْوُوح، الصَّبْوُوح یا اصحاب
بوستان سمن و سرو و گل و شمشاد
صلای سرخوشی، ای صوفیان ساده پرست
در آتش رشک از غم دل غرقِ گلاب است
عیش بی‌یار مهیا نبود، یار کجاست؟
فکسر معقول بفرمسا، گل بی‌خار کجاست؟
به هواداری آن عسارض و قسامت برخاست
به بانگ چنگ مخور می، که محتسب تیز است
وقت گل خوش باد، کز وی وقت می خواران خوش است
ناله کن بلب‌لب، که فریاد دل افگساران خوش است
به صد هزار زبان، بلب‌لبش در اوصاف است
سلطان جهانم به چنین روز غلام است
بی روی تو، ای سرو گل اندام، حرام است
کایام گل و یاسمن و عید صیام است
که نافه‌هاش ز بند قبای خویشتن است
مکسن که آن گل خود رو، به رای خویشتن است
فیض یک شمه ز بوی خوش عطاری من است
که مغیلان طریقش، گل و نسیرین من است
نسیم گل، چو دل اندر هوای تو بست
که نه هر کو ورقی خواند، معسانی داند
هر که غارت‌گری باغ خزانان دارد
فدای قَد تو، هر سرو بُن که بر لب جوست
که در چمن، همه گل بانگ عاشقانه‌ی توست
چسراغ مصطفوی با شرار بوله‌بسی ست
زان که تمکین جهان گذران این همه نیست
وندن آن برگ و نوا، خوش‌ناله‌های زار داشت
ناز کم کن، که درین باغ بسی چون تو شکفت
از غیرت صبا، نفسش در دهان گرفت
کان کس که پخته شد، می چون ارغوان گرفت
بسنند قبای غنچه‌ی گل می گشاد باد
صبر و آرام تواند به من مسکین داد

✓ غرور حسن اجازت مگر نداد، ای گل
✓ ای دل! شباب رفت و نچیدی گلی ز عشق
✓ رونق عهد شباب است دگر بستان را
✓ ای صبا! گر به جوانان چمن باز رسی
✓ با صبا همراه بفرست از رخت گل دسته‌ای
✓ بهار، شرح جمال تو داده در یک فصل
✓ از خیال لطف می، مشاطه‌ی چالاک طبع
✓ می‌دمد صبح و گل بشست سحاب
✓ شکر ایزد که ازین بسا خزان رخنه نیافت
✓ شکفته شد گل حمرا و گشت بلب‌لب مست
✓ گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید
✓ باده و مطرب و گل، جمله مهیاست، ولی
✓ حافظ از باد خزان در چمن دهر مرنج
✓ در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو
✓ اگر چه باده فرح‌بخش و باد گل بیزاست
✓ صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است
✓ ناگشوده گل قبا، آهنک رحلت ساز کرد
✓ کنون که بر کف گل جام باده صاف است
✓ گل در بر و می در کف و معشوقه به کام است
✓ در مذهب من باده حلال است، ولیکن
✓ حافظ! منشین بی می و معشوق زمانی
✓ به مشک چین و چگل نیست، چنین گل محتاج
✓ چو رای عشق زدی، با تو گفتم ای بلب‌لب
✓ طبله‌ی عطر گل و دُرچ عبیرافشانش
✓ یارب! آن کعبه‌ی مقصود تماشاگاه کیست؟
✓ زکسار ما و دل غنچه بس گره بگشود
✓ قدر مجموعه‌ی گل مرغ سحر داند و بس
✓ می بیساور که ننازد به گل باغ جهان
✓ نثار روی تو هر برگ گل که در چمن است
✓ دلت به وصل گل، ای بلب‌لب سحر، خوش باد
✓ درین چمن گل بی‌خار کس نمی‌چیند
✓ از تهتک^۱ مکن اندیشه و چون گل خوش باش
✓ بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت
✓ صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گسفت
✓ می‌خواست گل، که دم زند از رنگ و بوی دوست
✓ بر برگ گل ز خون شقایق نوشته‌اند
✓ دل خون شدم به یاد تو هر دم که در چمن
✓ آن که رخسار تو را رنگ گل و نسیرین داد

با آرزوی سالی سرشار از شادی و سلامتی و فردوزی برای تمام خوانندگان مجله‌ی فردوسی

۱- تهتک = رسوایی - پرده‌دری